

# زنبیل مامان

● دوشعراز: افسانه شعبان‌نژاد

من نشسته‌ام تنها  
در کنار دادم  
گریه می‌کند، باید  
من مواظبش باشم

●  
صبح زود، مامانم  
باز هم شده بیدار  
او دوباره با زنبیل  
رفته تا دم بازار

●  
خوش به حال آن زنبیل  
چون که در خیابان است  
دست او همین الان  
توی دست مامان است

شعر

## سوزن

دوباره مادر آورد  
نخ و سنجاق و سوزن  
که یک دامن بدوزد  
برای خواهر من

●  
ولی سوزن نوکش را  
به دست او فرو کرد  
نوک انگشت او را  
کمی رنگ لبو کرد

●  
بدون گریه، مادر  
لباس تازه را دوخت  
تمام شب دل ما  
برای دست او سوخت

